

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ أَتَاخَتْ بِرَحْلِكَ عَلَیْكُمْ مِنَّا
سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ
عَلَى الْخُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا
كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْخُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لَنَا قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ
الْخُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

بحث در واژه امر و نهی بود که مراد از آن دو واژه در این فريضه مهم چیست. نتیجه این
شد که حقیقت شرعیه نداریم، استعمالات شرعیه هم به جوری نیست که اختلال در ظهور
حالش پیدا شده باشد برای این که حمل بکنیم این دو واژه را بر معنای عرفی‌اش. اما در
عین حال مواردی است که باید گفت یا گفته‌اند و فرموده‌اند که ولو در معنای عرفی
مأخوذ است ولی در مراد شرعی حتماً مأخوذ نیست.

یکی همان مسأله علوّ بود و استعلاء به بیانی که گذشت که اگرچه ما بپذیریم که حق هم
این است که بپذیریم که در امر علوّ و استعلاء خوابیده. حالا کلاهما یا احدهما علی سبیل
منع الخلو، خوابیده اما این جا باید رفع ید بکنیم. شاهد بر این رفع ید چی بود؟ این بود که
بالاخره این وظیفه و وظیفه همگانی است از ادله این جور استفاده می‌شود و حال این که
اگر این شرط بود وظیفه همگانی نمی‌شد باشد. پس می‌فهمیم این امر و نهی‌ای که وارد
شده علوّ و استعلاء در آن شرط نیست. حالا این جا یک مطالبی هم هست که بعضی از
.... و یک وجه دیگری هم گفتیم که اصلاً بگوییم علوّ و استعلاء در جایی شرط است که
مأمور من قبل العالی نباشد. یعنی در حقیقت جامع بین مأخوذ است که یا خودش عالی و
مستعلی باشد و یا من قبل العالی و المستعلی دارد می‌گوید. آن که واقعاً شرط است این
است و این در مانحن فیه وجود دارد به خاطر این که خدای متعال، شارع مقدس دارد امر
می‌کند که بگویید، امر بکنید، نهی بکنید. بنابراین وجود دارد.

خب یک تحقیقاتی هم این جا هست، مطالبی هم این جا هست در بحث علوّ و استعلاء که
مرحوم آیت‌الله بروجردی قدس سره مسلک خاصی دارند، امام را نقد کردند، مناقشه
کردند در اصول، دیگه آن‌ها را ارجاع می‌دهیم به همان مباحث که مراجعه بفرمایید. بیش
از این این جا شاید لازم نباشد که دیگه معطل این بحث بشویم.

مسأله دومی که هست این است که آیا ما باید در این جا به مصادیق امر و نهی عرفاً اکتفاء کنیم و بگوییم امثال وقتی می‌شود که آمر به معروف قالبی را انتخاب بکند که عرف عالم بفهم منه الأمر یا يفهم منه النهی؟ یا این که نه، ولو عرف عام نمی‌فهمد اما خود آن مأمور به و منهی عنه او می‌فهمد. آن مأمور به، کسی که امر می‌شود یا آن کسی که نهی می‌شود می‌فهمد ولی عرف عام نمی‌فهمد. ببینید این جا سه احتمال وجود دارد دیگر، سه فرضیه وجود دارد؛

یکی این که این آمر و ناهی می‌آید یک قالبی اختیار می‌کند برای امر و نهی‌اش که نه عرف عام و نه آن طرف نمی‌فهمد که این دارد امر و نهی می‌کند. مثل این‌هایی که برای کرها یک چیزی هست خب خیلی وقت‌ها اصلاً یک حرکاتی را تنظیم می‌کنند که این دارد می‌گوید انجام نده یا انجام بده. لا عرف عام می‌فهمند و لا آن طرف می‌فهمد. خب واضح است که این اصلاً با آن امثالی نشده دیگر این جا.

قسم دوم این است که عرف عام می‌فهمند این طرف نمی‌فهمد. این هم یک صورت است.

یک صورت هم این است که طرف می‌فهمد عرف عام نمی‌فهمد. آن صورتی هم که همه می‌فهمند که دیگر آن از واضحات و مسلمات است.

صحت در این است که آن جایی که عرف عام متوجه نمی‌شوند از این که این امر است، این بعث است یا نهی است ولی آن طرف خودش متوجه می‌شود مثل این که بین آن‌ها ... یا مثلاً چیزی بوده از سابق حالات این شخص را می‌داند وقتی آن جور می‌کند می‌فهمد که یعنی این، نکن یا بکن ولی هیچ کس نمی‌فهمد، مردم عام نمی‌فهمند. یا یک لفظی به کار می‌برد که این جوری است. آیا در این جا ما لازم داریم چنین چیزی را که عرف عام بفهمد یا نه؟

مرحوم امام قدس سره احتمال دادند که آره، که باید قالبی را انتخاب بکند که آن قالب یا حرکتی یا امری را انتخاب بکند که دلالت بر بعث و زجر که می‌کند عرف عام هم بفهمد. این احتمال را دادند ولی فرمودند که اقوی این است که لازم نیست. فلذا فرموده:

بل الظاهر كفاية فهم الطرف منه الامر أو النهي لقريظة خاصة وإن لم يفهم العرف منه.

اگرچه عرف نمی‌فهمد ولی او اگر بفهمد.... «و الظاهر» این و الظاهر به حسب جهات علمی و دقایق علمی برای اهل نظر این عبارات فقهاء و بزرگان خب بار علمی دارد دیگر. وقتی می‌گوید و الظاهر یعنی احتمال دیگر هم... ظاهر این است ولی احتمال آن ور هم هست که باید حساب بکنیم مسأله را.

خب اگر این را هم گفتیم؛ اگر گفتیم اصلاً امر وضع شده برای این که بعثی که يفهمه العرف. کلمه امر توی لغت عرب، فرمان در لغت فارسی، دستور در لغت فارس وضع شده اصلاً برای چی؟ برای آن عبارت و جمله و چیزی که عرف عام از آن می‌فهمد. اگر عرف عام از آن نفهمد فایده ندارد، به آن نمی‌گویند امر ولو آن طرف بفهمد به این نمی‌گویند امر. خب اگر این را گفتیم که در حقیقت امر این جهت مأخوذ است قهراً باید بگوییم که کفایت نمی‌کند چون شارع به ما دستور داده که امر بکن، نهی بکن الا علی یک توجیهی که ان شاء الله در آخر کار ذکر می‌کنیم که بعضی براساس آن توجیه فرمودند که ما ولو تمام این اموری که مأخوذ در امر هست نداشته باشیم اشکالی در آن نیست و لازم

نیست ما صدق امر و نهی را احراز بکنیم حالا آن را بعد از آن شاء الله متذکر می‌شویم و متعرض آن خواهیم شد.

بنابراین این مسأله که آیا باید عرف عام بفهمد یا لازم نیست عرف عام بفهمد فعلاً این مد نظر ماست که ببینیم دلیلی بر اثبات این داریم یا نه؟

دلیل اول بر اثبات این مسأله همین است که الان اشاره کردم که ادعا شود که موضوع له امر و نهی عبارت است از بعثی که يفهمه العرف یا زجری که يفهمه العرف، اصلاً برای این وضع شده. نه برای زجر و بعث واقعی و نفس الامری سواء فهمه العرف أم لا. برای این وضع نشده، برای آن وضع شده. این ادعایش هست.

خب این ادعا لا دلیل علیه چون آن چه که انسان به تبادر ذهنی‌اش و انسباق این معانی از الفاظ می‌فهمد می‌بیند نه دایره مدار این نیست حالا عرف عام بفهمد بلکه این است که این بعث محقق بشود و آن طرف مقابل هم بفهمد که این بعث دارد می‌کند. حتی اگر او نفهمد هم ممکن است بگوییم بعث هست. منتها آن محذور در امتثال است نه این که این امر نبوده، این بعث نبوده. اگر نفهمید محذور در امتثال است، چیزی به گردنش نیامده اما نه این که این لم یصدر منه امر و لا نهی. بنابراین این که ما بگوییم مأخوذ در معنا این است این تمام نیست.

راه دوم این است که گفته بشود عرف همان طور که مرجع در تشخیص مفاهیم هست مرجع در تشخیص مصادیق هم هست. ما مصادیق الفاظ و جمل را از عرف باید بگیریم؛ معنای‌شان را، مفاهیم‌شان را. مرجع عرف عام است در هر لغتی. همان طور که برای تشخیص معنا و مفاهیم عرف مرجع است در تشخیص مصادیق مفاهیم هم عرف مرجع است به حیث آن که عرف آن را مصداق می‌پندارد و می‌داند مصداق و آن که مصداق نمی‌پندارد و نمی‌داند مصداق نیست ولو عقل بگوید مصداق است، ولو برهان بگوید مصداق است ولی می‌بینیم مصداق نیست. مثلاً در باب دم برهان می‌گوید که لون الدم دم است چرا؟ چون انتقال جوهر من ذاتی إلى ذاتی محال است... عرض، انتقال عرض من جوهر إلى جوهر و من ذاتی إلى ذاتی محال است چون وقتی از این ذات این عرض بلند می‌شود و می‌خواهد بنشیند روی آن ذات در بعد از ارتفاع از این و قبل از نشستن به آن این عرض هست یا نیست؟ عرض است. محل دارد یا ندارد؟ اگر بگویید ندارد پس عرض بلامحال لازم می‌آید. اگر بگویید دارد آن کیه؟ آن که به بلند شده به این هم که هنوز ننشسته. بنابراین برهان می‌گوید انتقال العرض من موضوع إلى موضوع محال است. پس هر جا لون دیدید که عرض است حتماً آن مواد خونی هم با آن آمده. نمی‌شود مواد خونی همراهش نباشد پس برهان می‌گوید هر جا لون دم هست، دم هم هست. اما عرف نمی‌گوید. خب شارع که گفته «اجتنب عن الدم» اگر من به عقل بخواهم مراجعه بکنم، مصادیق عقلیه را بخواهم حساب بکنم، مصادیق برهانیه را، باید از لون دم هم اجتناب بکنم. اما اگر بگوییم نه مرجع در مصادیق همان طور که در مفهوم دم مرجع عرف است در مصداق هم عرف است. هیچ عرفی نمی‌گوید این خون است. چون عرف نمی‌گوید خون است پس اجتناب لازم نیست ولو عقلت بگوید.

خب اگر ما این حرف را زدیم این جا هم آن جوری گفته می‌شود. می‌گوییم که این عرف لایفهم، این شخص یفهم پس شما امتثال نکردید چون آن که این شخص یفهمه آن مصداق امر نیست چون عرف لایفهم. مصداق امر همان است که عرف عام می‌فهمد. عرف که نمی‌فهمد که. این وجه ثانی است که براساس این وجه این طور گفته بشود. احتمالی که

امام دادند ممکن است وجه... نظر شریف ایشان حالا این باشد.

خب آیا این وجه درسته یا نه؟ خب اگر درست بود این وجه به نظر ایشان باید فتوا می‌دادند دیگه و حال این که گفتند ظاهر این است که... یعنی پس این وجه هم باید اشکال داشته باشد.

سؤال: ...؟

جواب: بله.

این جا هم باز باید بگوییم که خب تارۀ این جا که عرف نمی‌فهمد می‌گوییم عرف نمی‌فهمد که این بعث کرد، بعثش را نمی‌فهمد یا این که نه، چون بعث را نفهمیده متوجه نمی‌شود که این بعث کرد؟ مثل این که مثلاً دو نفر با هم دیگه می‌آیند... بچه‌ها وقتی ما مدرسه می‌رفتیم با هم دیگه می‌گفتند لسان زرگری با هم مثلاً دو نفر با هم دیگه مواضعه می‌کردند، قرارداد می‌بستند که این واژه پیش ما دو تا یعنی این. برای این که مثلاً اگر صدا زدیم گفتیم فلان اهل کلاس نفهمند چی می‌خواهیم با هم بگوییم. یا مثلاً توی جبهه‌ها و توی فرماندهان با لشکریانی که تحت اختیار آن‌ها هستند یک کدهای خاصی را می‌گوید. می‌گوید مثلاً اگر گفتیم یا علی یعنی فلان کار. این مواضعه کردند دیگه، خب هیچ کس نمی‌فهمد. این نفهمیدن به خاطر این است که آن متوجه نمی‌شود ولی اگر متوجه بشود که با این دارد تحریک می‌کند او را می‌گوید امر است. متوجه نشدنش، این که لایسمیه امرأ و نمی‌گوید این امر است به خاطر این که محتوا را متوجه نشده. این چه کاری است متوجه نشده، اگر متوجه شده بود به آن می‌گفت امر. این اولاً.

ثانیاً این جا باید گفت که مرجع در مفاهیم عرف است اما در مصادیق عرف نیست. هر چی مصداق واقعی شیء است حکم آن را دارد چه عرف بفهمد چه عرف نفهمد. ولی این قلت که اگر این جوری است پس در آن لون چه کار می‌کنیم؟ جواب این است که لون این که می‌گوییم دم نیست چون واژه دم وضع نشده برای حتی آن ماده اگر به این صورت در بیاید. خود معنای دم، مفهوم دم ضیقی دارد که شامل لون نمی‌شود. خود معنای دم و واژه دم این چنین است.

بله گاهی این جوری هست که ما از این که عرف یک چیزی را نمی‌فهمد کشف می‌کنیم که پس در مفهوم باید یک قیدی باشد یعنی از این که عرف حکم نمی‌کند که این مصداق است، از عدم حکم عرف به این که این مصداق است گاهی کشف می‌کنیم پس در مفهوم یک قیدی باید باشد. چرا؟ برای خاطر این که اگر توی آن مفهوم قید نیست این واضح است که این مصداقش هست. همه عرف می‌شود متوجه این نباشند، این امر واضح نباشند؟ پس کشف می‌کنیم که این مصداق نیست. چرا؟ چون در مفهوم یک قیدی است. کشف می‌کنیم پس توی مفهوم لابد یک قیدی هست که ما متوجه نیستیم.

سؤال: ...؟

جواب: ممکن است این طور باشد. البته در آن جا مصداق ندارد چون واضح نیست آن جا، برهان دارد می‌گوید.

نه، می‌خواهیم بگوییم این که می‌گوییم عرف مرجع در مفاهیم است دون المصادیق یک استدارک می‌خواهیم بکنیم که نعم گاهی اگر عرف دیدیم یک چیزی را مصداق یک

مفهومی نمی‌پندارد و حال این که ما می‌گوییم مصداق هست به نظر ما مصداق هست بدو از عدم پنداشت عرف کشف می‌کنیم مفهوم باید قید داشته باشد و الا اگر آن مفهوم قید نداشت که این واضح است مصداق آن است. نمی‌شود گفت همه عرف نمی‌فهمند که، اگر به این مثابه باشد بله از این که عرف نفی می‌کند که مصداق است کشف می‌کنیم که پس بنابراین در مفهوم یک قیدی باید باشد، آن قید بر ما مخفی مانده. آن جا حتماً یک قیدی باید باشد. البته یک مواردی هم هست همان طور که قبلاً گفتیم که ممکن است مصداق.... این هم دقت لازم دارد، باید به آن توجه بکنیم. گاهی یک چیزی مصداق عقلی یک مفهومی است و عرف هم مرجع در مصداق گفتیم نیست اما در عین حال می‌فهمیم حکم روی این مصداق نیست و شارع تخصیص زده. کجا؟ جایی که غفلت عمومی وجود داشته باشد. آن جا به اطلاق مقامی می‌گوییم این مقصود شارع... این مصداق تخصیص خورده. اگر ما بگوییم مفهوم دم وضع شده برای یک مطلبی که این هم واقعاً مصداقش هست و از آن حرف قبلی دست برداریم بگوییم واقعاً این مصداقش هست به حکم عقل اما در عین حال می‌گوییم از اجتناب الدم تخصیص خورده و توی مراد جدی مولی نیست. علیرغم این که فرد است، چرا؟ برای این که مولی می‌بیند این غفلت عمومی وجود دارد. در جایی که غفلت عمومی وجود دارد بر شارع لازم است که تنبیه کند. می‌گوید آقا این فرد است حواست باشد. حالا که نگفته بلکه عباراتی دارد که عکس این از آن استفاده می‌شود در لباس حائض که از ائمه علیهم السلام سؤال شده که این رنگ خون گرفته می‌خواهیم نماز بخوانیم. حضرت می‌فرمایند که با فلان چیز رنگ‌آمیزی کن که یک رنگ واحد پیدا بکند. آن تکه‌ها و گله‌هایی که رنگ خون خاص پیدا کرده، بدنما شده خب با فلان چیز رنگ‌آمیزی کن که همه‌اش بشود یک جور و آن لکه‌ها دیگه پیدا نباشد. خب آن رنگ‌آمیزی جدید که آن واقعیت را از بین نمی‌برد که، همه را یکسان می‌کند. پس از آن ادله نه تنها رد نفرموده که بابا این‌ها خون هست بلکه می‌بینیم تثبیت کرده که این کار را بکن استفاده بکن اشکالی ندارد.

بنابراین گاهی هست که این حرف درسته که می‌گوییم آقا مفهوم را از عرف می‌گیریم مصداق از عرف گرفته نمی‌شود اما جاهایی که این چنینی باشد می‌دانیم تخصیص خورده و مشمول نیست. گاهی هم حتی چیزی که عرف... واقعاً عقل می‌گوید بابا این مصداق نیست ولی عرف می‌گوید مصداق است. آن جاها هم می‌گوییم حکم بر آن بار می‌شود و مصداق حکمی شمرده می‌شود یا داخل در مراد مولی هست. مولی گفته آقا اگر فلان طور شد یک مد طعام فدیة بده. خب مردم می‌روند عطاری می‌گویند آقا یک مد برای ما گندم بکش، او هم یک مد گندم می‌کشد می‌دهد به فقیر. اگر شما بالدقة بخواهی حساب بکنی ببری پهلوی زرگر می‌گوید این یک مد نیست، یک مد دو مثقال کم است. چرا؟ برای یک خرده ریگ‌های کوچک و خاک و خاشاک و فلان داخل آن هست. آن‌ها را کم بکن یک مد طعام نیست. عقل می‌گوید این مصداق نیست اما عرف چی؟ عرف توجه به این ندارد می‌گوید آره این یک مد است دیگه، یک مد طعام است. یک مد طعام را دادیم، امثال کردیم، دستور مولی را انجام دادیم. این جا باز شارع چون در هیچ لسانی از السنه شارع نیامده که حواست‌تان باشد خالص خالص باید یک مد باشد. این را چون نگفته، همین را فرموده و هیچ تنبیهی نفرموده با این که همه غافلند... اگر این حرف‌ها توی مجالس بحث گفته نشود اصلاً توی ذهن آدم نمی‌آید. مردم عام و عرف یک موقع هر جور کار می‌کنند و توی ذهن‌شان هم نمی‌آید که این جور باشد. بله خودشان یک جاهایی دقت دارند. آقا می‌گوید بلوغ نه سال تمام است یک روز هم مانده باشد، نصف روز، نیم ساعت هم مانده باشد غنیمت است می‌گوید نیم ساعت هنوز وقت دارم.

پس بنابراین یک جاهایی آن دقت را می‌کند، یک جاهایی غافل است. آن جاهایی که عرف مصداق هست و غافل است و مصداق نمی‌پندارد یا مصداق نیست و غافل است و مصداق می‌پندارد مثل این موارد. این جاها به اطلاق مقامی می‌گوییم چه؟ هم آن که مصداق هست و عرف مصداق نمی‌پندارد خارج است و استثناء شده و تخصیص خورده. هم این جایی که مصداق نیست و مصداق می‌پندارد می‌گوییم شارع این‌ها را قبول کرده به عنوان مصداق. این ضابطه‌ای است که پس بنابراین ما باید به آن توجه داشته باشیم خیلی جاهای فقه این کاربرد دارد، این ضابطه و این مطلب. حالا در این جا گفته می‌شود که آن که عرف در این دلیل ثانی گفت که بابا همان طور که عرف مرجعیت در تشخیص مفاهیم دارد در مصداق هم دارد می‌گوییم این تمام نیست با تحفظ بر این نکاتی که اضافه کردیم.

بیان سوم:

بیان سوم این است که این جور گفته بشود؛ بگوییم ملاک اطاعت و عصیان که عقل لازم می‌داند عطیان بما هو یعده العرف امتثالاً و اطاعةً هست. یعنی عرف بگوید آقا این دارد اطاعت می‌کند، این امتثال می‌کند. باید کاری کرد وقتی مولی امر می‌کند، مولی نهی می‌کند خب بر ما اطاعت لازم است. چه اطاعتی، چه کاری؟ کاری که عرف بگوید بله با این کار تو اطاعت کردی، با این کار تو امتثال کردی. خب وقتی که بنائاً علی هذا اگر آمر و ناهی بیاید به یک قالبی امر و نهی بکند که عرف نمی‌فهمد اطاعت کرده، لایحکم بالله اطاع مولا. هر کی رد می‌شود می‌گوید آقا او داشت معصیت می‌کرد این هم از این جا رد می‌شد یک حرفی زد اما به او نگفت که نکن یا بکن. نمی‌فهمد که گفت نکن یا بکن. پس لایحکم بالله اطاعه. آن که عقل حکم می‌کند، عقلاء حکم می‌کنند این است که احتراماً للمولی، ادعائاً لحقوق المولی، اجتناباً عن هتک المولی تو باید چه کار کنی؟ تو باید اطاعت کنی بما یعده العرف اطاعةً و امتثالاً و تو این کار را نکردی.

این هم یک بیانی است که ما این طوری بگوییم. از این جهت است که می‌گوییم عرف هم بفهمد. احتمال می‌دهیم که عرف هم بفهمد.

اما این هم در واقع وقتی محاسبه می‌کنیم می‌بینیم تمام نیست چون عقل ملاک اطاعت و عصیان عقل است. عقل بیش از این لایحکم. ...؟ ما امره المولی را انجام بدهیم، ما نهی عنه المولی را انجام بدهیم. حالا دیگران نمی‌فهمند خب نفهمند. البته وقتی دیگران نفهمیدند که انجام دادی ممکن است آن‌ها یک تخیلاتی بکنند. تدبیر و عقل هم اقتضاء می‌کند که آدم برای این که دیگران به او خرده نگیرند و اشکال نکنند و او را عاصی نپندارند خب کاری بکند که ... اما این مطلب و این که آیا حالا امتثال آن امر و نهی را کرده یا نه مطلب آخر. ولو مردم نفهمند او امتثال کرده، آن اطاعتش را انجام داده چون اطاعت و امتثال در دیدگاه عقل یعنی این که مصداق آن که مولی گفته بیاورد. خب من هم مصداقش را آوردم. حالا مردم نفهمیدند ممکن است به من اعتراض کنند، خب بکنند من این امتثال را کردم باید جواب مردم را بدهم. حالا عقل اقتضاء می‌کند آدم کاری بکند از این قالب استفاده نکند که مردم بعداً بیابند اشکال بکنند. ولی اگر کرد آن تکلیفش را انجام داده خلاف تدبیر کار کرده ولی تکلیفش را انجام داده.

سؤال: ...؟

جواب: آخه نه اگر می‌گفتیم مصداق امر نیست... الان این بیان سوم این است که نه، از نظر لغت و عرف این مصداقش هست. چون توی موضوع له اخذ نشده که بفهمه العرف،

برای امر واقعی وضع شده. عرف هم مرجع در مصادیق نشد، خب این هم که مصداق است واقعاً. اما الان عرف لایفهم، خب نفهمد لایفهم.

بیان دیگر این است که این جا این جوری گفته بشود به این که انسان در مقابل خدای متعال و احکام خدای متعال دو تا وظیفه دارد؛ یکی این که بین و بین ربه هتک حرمت او را نکند، احترام او را حفظ کند، اداء حقوقش را بکند و امثال این عبارات. این بین خودش و خدا. دوم این که وظیفه دارد عند الناس و عند الجمهور و عند الخلائق هتک حرمت مولی را نکند. این مطلب آخر. یعنی مثلاً اگر مولی توی یک جمعی امر می‌کند خب معاذالله کسی انجام ندهد این جا توی جمع، توی خلق چه کار کرده؟ هتک حرمت مولی را کرده. کسی یک وقت پدرش یک امر می‌کند، توی خانه به امر بابایش نمی‌رود معاذ الله، این یک نوع هتک است. هتک بین خودش و آن. یک وقت پدرش توی جمع، مجلسی است اسم می‌برد می‌گوید فلانی بلند شو فلان کار را بکن، پا نمی‌شود. این جا آبروی پدر را، هتک پدر در جمع کرده. این هم خودش چیه؟ عقل يستقل بقبحه، غیر از آن. فلذا این اشدّ عقاباً هست این فرد که توی جمع.... بابا فردا می‌گوید خب توی خانه حالا این کار را نمی‌کردی اما چرا توی جمع بی‌اعتنایی به حرف من کردی؟ بی‌اعتنایی توی جمع قبحش بیشتر است تا این که در خلوت و در بین خودشان.

بنابراین حالا حرف این جا این است که کسی که می‌آید نهی از منکر می‌کند، امر به معروف می‌کند به بیانی و به نحوی که لایفهمه العرف العام، هر کی می‌بیند نمی‌گوید این دارد امر به معروف می‌کند. ولو یفهمه طرف ولی عرف عام نمی‌فهمد. مثل همان جا که مثال زدم، پدری به فرزندش توی جمع خطاب می‌کند فلان کار را انجام بده این دستی بلند می‌کند که بابا می‌فهمد می‌گوید باشه چشم انجام خواهم داد ولی عرف، آن آدم‌هایی که نشستند نمی‌فهمند. همه می‌گوید چه پسری اعتنا نکرد اصلاً به حرف بابایش. این جا هم اگر امر به معروف و نهی از منکر انجام بدهد که ولو آن عاصی و تارک می‌فهمد اما عرف عام لایفهم بنابراین این نتیجه این می‌شود که من حیث خودش و ریش از آن حیث هتکی انجام نشده اما من حیث الخلق و الربّ این آن هتک را انجام داده.

پس چون این چینی است، چون از این حیث آن هتک را انجام داده بگویم که نه، این باید به لغتی بگوید، به بیانی بگوید، به کلامی بگوید، به امری بگوید که یفهمه العرف و إلا لایکفی و إلا فایده‌ای ندارد.

خب این دلیل اخیر اگر ما بپذیریم این دلیل اخیر را قهراً نتیجه‌اش این است که باید یک تفصیلی این جا بدهیم و آن تفصیل این است که اگر در جمع است باید آن که انتخاب می‌کند چیزی باشد که یفهمه العرف یا لا اقل عرف احتمال بدهد که با این دارد امر و نهی می‌کند. دیگه هتک نیست. احتمال می‌دهند بله. چون وقتی که احتمال می‌دهند هتک نمی‌شود دیگه، احراز هتک نمی‌کنند، هتک نمی‌شود. وقتی که این جوری باشد. مثلاً اگر همان مثالی که زدیم؛ پدری که به فرزندش گفت آن حالا همه مثلاً که نشستند فرض کنید فارس زبان هستند او هم به انگلیسی جواب داد این‌ها هم نمی‌دانند یعنی چی، خب احتمال می‌دهند این انگلیسی یعنی چشم. خب هتک نمی‌شود دیگه. وقتی یک کاری می‌کند که احتمال می‌دهند ولو نمی‌دانند ولی احتمال می‌دهند.

پس بنابراین اگر توی جمع است باید یک کاری بکند که یا معنایش واقعاً برای عرف روشن باشد یا یوجد الاحتمال فی ذهن العرف.

اما اگر نه توی جمعی نیست خب این جا دیگه لازم نیست. برای این که خدای متعال که می‌داند، آن طرف این هم که می‌داند، این هم که دارد انجام می‌دهد. مصداق آن چیزی که خدا از او خواست دارد می‌آورد. بنابراین اشکالی ندارد.

پس اگر ما این امر سوم را بگوییم که بگوییم این چینی است؛ فرق می‌کند ما دو تا وظیفه در قبال خدای متعال داریم؛ یکی این که بینا و بینه تعالی هتک حرمت نکنیم. یکی این که این مسأله است که بینا و بین الناس و رینا هتک حرمت نکنیم. در محضر مردم هتک حرمت نکنیم.

سؤال: ...؟

جواب: اذا عمت البلیة این از بین می‌رود. من بالاخره هتک را کردم، این اولاً. ثانیاً ممکن است آن‌ها معذور باشند برای این که احتمال تأثیر می‌دانم آن‌ها نمی‌دهد. شما عالم برجسته‌ای آن‌ها آدم‌های عادی هستند می‌دانند آن‌ها حرف‌شان الان اثر نمی‌کند ولی شما اثر می‌کند، حالا شما هم نگوئید، شما که نگفتید معاذ الله که حتماً شما می‌گوئید به همه، شما امثال کننده هستید حالا در مثال مناقشه نیست. زید بن عمرو اگر زید بن عمرو نگوید با این که عالم و کذا خب آن کار را کرده.

سؤال: ...؟

جواب: نه نه. هتک عنوان ثانوی کجاست. اصلاً زیربنای وجوب اطاعت همان طور که بزرگان توضیح دادند چرا عقل می‌گوید اطاعت بکن؟ چون می‌گوید اگر نکنی هتک و ظلم به مولی است. ما یک امر قبیح بالذات بالاصالة جز ظلم نداریم. خب اگر حرف مولی را گوش نکنی ظلم کردی، چرا ظلم به او کردی؟ چون هتک است، چون بی‌احترامی است.

سؤال: ...

جواب: نه، ظلم شدن به خاطر هتک است. هتک مولی ظلم به حال مولی است و الا مولی که به نماز شما، به روزه شما نیاز ندارد که. آن که هست از شما خواسته می‌گوید بکن، من اگر بی‌اعتنایی کنم نعوذ بالله، گوش نکنم به این حرف‌ها، انجام ندهم پس احترام مولی را نگه نداشتیم. احترام مولی را نگه داشتن ظلم به حق مولی است. فلذا قبیح است. خب اصلاً این که می‌گوییم اطاعت لازم است اطاعت که خودش وجوب شرعی ندارد و الا لدار أو تسلسل. امثال که می‌گوییم لازم است عقل می‌گوید. چرا عقل می‌گوید باید امثال بکنیم؟ از باب دفع ضرر می‌گوید یعنی از باب این که ممکن است عقاب بکنند حالا اگر قول داد عقابت هم نمی‌کند. دو تا منشأ دارد که ما می‌گوییم باید وقتی مولی امر می‌کند آدم اطاعت بکند. یکی اگر اطاعت نکند خب گرفتاری داری، عقاب دارد، محتمل العقاب است. پس دفع ضرر باید بکنیم. خودت را دوست داری، نمی‌خواهی متضرر بشوی باید دفع ضرر بکنی. بالاتر از آن که به ضرر خودم کار نداشته باشم حالا گفته آقا عقاب نمی‌کنم ولی واجب است باز می‌گوید آقا نکنی بی‌احترامی به مولی است، هتک است، خروج است. به قول آقای آشیخ محمدحسین خروج من رسوم العبودية است. بندگی خارج شدن از رسوم بندگی است. طرز بندگی خارج بشوی از آن ظلم است از این باب.

سؤال: حاج آقا در جمع خیلی موقع‌ها اتفاقاً وقتی مخفی بگوییم و عرف نفهمد تأثیر آن نهی بیشتر می‌شود.

جواب: این ربطی به بحث ما ندارد. شما اگر بگویید که جمع گفتید....

سؤال: شما از یک طرف هتک را اشکال می‌گیرید خب از این طرف هم تأثیر اگر بیشتر باشد نمی‌تواند آن را رها کند که، خیلی موقع‌ها با چشم و اشاره به آن انسان منهی نهی کنی تأثیرش بیشتر است. و عرف هم اصلاً این را نهی نداند. خب پس باید این کار را کرد، نه کاری که عرف آن را نهی بداند. یعنی از آن طرف درسته حرف شما، شما می‌گویید یک جوری نهی کند...

جواب: شما باید آن جا چه کار کنید؟ اگر این حرف درست باشد، این مطلب آخر درست باشد شما باید آن اشاره کنید بعد به آن‌ها هم بفهمانید اگر من کردم، وظیفه‌ام را انجام دادم، من وظیفه‌ام را انجام دادم، یک جوری به آن‌ها می‌فهمانید من وظیفه‌ام را انجام دادم که شخص را هتک نسبت به خدای متعال قلمداد نکنند.

سؤال: ...؟

جواب: نه نه، این که ما وظایف الهیه‌مان را، واجبات را باید امتثال کنیم به حکم عقل باید امتثال بکنیم منشأش چیه؟ دو امر هست؛ یکی این که می‌گوید از این جهت باید امتثال کنی که هتک مولی نکرده باشی چه در خلوت، چه در جلوت. خودت بین و بین ربک هتک او را نکرده باشی. دو، بین خودت و بین ربّت و مردم هتک ربّت بین الناس نکرده باشی. فرزندی که جلوی مردم امرش می‌کند بی‌اعتنایی می‌کند هتک پدر را فی انظار الناس کرده. توی خانه دو تایی‌شان که هستند فی انظار الناس نکرده، آن یک قبیح است. فی انظار الناس امرّ اقبح. کسی که خدای متعال را اطاعت نمی‌کند فی انظار الناس می‌شود اقبح. حالا این جا بگویم چون عرف لایفهم که این دارد امر و نهی می‌کند پس آن را ممثّل امر و نهی نمی‌بینند تارک این می‌بینند پس دارد چه کار می‌کند دارد هتک مولی می‌کند فی انظار الناس. این اگر درست باشد این بیان گفتیم باید تفصیل بدهد بگویم اگر جایی است که فی انظار الناس است خب بله. برای این که مرتکب این قبیح نشود باید یک جوری بگوید که مردم هم بفهمند. یا بفهمند یا اگر نمی‌فهمند یک جوری بکند که آن‌ها بوجد احتمال این که دارد وظیفه را انجام می‌دهد چون اگر کاری بکند که احتمال می‌دهند این دارد وظیفه را انجام می‌دهد باز هتک نمی‌شود.

سؤال: ...؟ حمل فعل مؤمن بر صحت این ...

جواب: نه همه جا نمی‌آورد. اگر آن‌ها اصلاً نمی‌فهمند برای این که یقین دارند انجام نداد، می‌گوید آقا این انجام نداد. شما ببینید جایی احتمال هست که احتمال هم بدهند با این دارد امر و نهی می‌کند مثل این که لغتی را دارد می‌گوید که آن‌ها نمی‌دانند اما اگر دارد لغتی را به کار می‌برد که اصلاً آن‌ها مصداقاً نمی‌دانند.

سؤال: ...؟ شاید می‌ترسد شاید ...

جواب: نه صحبت در آن جایی است که شرایط موجود است. آن‌ها هم می‌دانند شرایط... آن جاهای دیگه که بله، آن اصلاً هیچی نگویید، اصلاً هیچی نگویید. خب باید بگویند که لعل احتمال تأثیر نمی‌دهد. لعل احتمال ضرر می‌دهد. ببینید جاهایی را داریم صحبت می‌کنیم که این چنین نباشد پس این یدور مدار این، اگر این را هم بخواهیم بگویم و للكلام تتمه ان شاءالله فردا

و صلى الله على محمد و آل محمد.